

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عُنوانِ بَصِی

مجلس بیستم

سید محمد حسن حسینی طہرانے

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و صَلَّى الله على سيدنا و نبينا و حبيب قلوبنا

و طيب نفوسنا ابي القاسم المصطفى محمد و على آله الاطيبين الغر الميامين

سيما بقية الله تعالى في الارضين ارواحنا لتراب مقدمه الفداء

و اللعنة على أعدائهم اجمعين الى يوم الدين

اللهم كن لوليك الحجة بن الحسن صلواتك عليه و على آبائه في هذه الساعة و في كل الساعة ولياً و حافظاً و قاعداً و ناصرأ و دليلاً و عينا حتى تسكنه أرضك طوعاً و تمتعه فيها طويلاً.

فقال: يا أبا عبد الله! ليس العلم بالتعلم، إنما هو نور يقع في قلب من يريد الله تبارك و تعالي أن يهديه. فإن أردت العلم فاطلب أولاً في نفسك حقيقة العبودية و اطلب العلم باستعماله و استفهم الله يفهمك.

امام صادق عليه السلام به عنوان بصرى می فرمایند: ای ابا عبد الله! کنیه او ابا عبد الله بود. ليس العلم بالتعلم «علم به فراگیری نیست.» - این هم باشد آقا استفاده کنند، این هم برای خودش نا و نوایی دارد. در یک روایت داریم که تمام جانداران حتی ماهیان دریا در اعماق دریا و در قعر دریا برای طالب علم و مجلسی که ذکر خدا هست دعا می کنند. این خیلی عجیب است در مجلسی که ذکر خدا باشد، تمام... این چه ارتباطی هست در اینجا؟ انشاالله اگر خدا به ما توفیق داد این کیفیت ارتباطش را یک روزی به تناسب شاید عرض کنیم. ممکن است همین عن قریب هم باشد چون در بحث علم این مسأله مطرح می شود -

امام صادق علیه السلام می فرماید به عنوان بصری: لیس العلم بالتعلم «علم به فراگیری نیست» به یاد گرفتن نیست. پس به چه است؟ ما تا به حالا خیال می کردیم علم مقدّماتی دارد، بروند این طرف، آن طرف، شخصی یاد بگیرند و مدرسه ای، دفتری، مکتبی، چیزی. إِنَّمَا هُوَ نَوْرٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ «علم نوری است که واقع می شود در قلب هر کسی که خدا بخواهد هدایتش کند.» علم نور است. فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ. این عبارتهای امام صادق علیه السلام واقعاً می توانم بگویم اعجاز است. یعنی این عبارت از غیر از امام علیه السلام نمی تواند بیاید. ببینید چطوری حضرت این کلمات را ترکیب می کند. علم نوری است که واقع می شود در قلب کسی که خدا بخواهد او را هدایت کند. حالا اگر خدا نخواهد کسی را هدایت کند....

...مولّد نور است و مولّد علم است. ولی غیر از این افراد آن کسی که در مقام هدایت نیست، هر کسی می خواهد باشد آنچه که در قلب او است ظلمت است و آنچه که باز می دهد ظلمت است. اگر خدا بگوید، این خدا ظلمت است، اگر امام زمان بگوید، این امام زمان ظلمت است. اگر پیغمبر بگوید، این پیغمبر، پیغمبر نیست، این پیغمبر ابوبکر است. اگر علی بگوید، این علی نیست، این معاویه است. چرا؟ آن علی، علی است که از آن نور برخیزد و بیرون بیاید. اگر علی از ظلمت بیرون بیاید، آن دیگر علی نیست. آن علی، علی نورانی نیست و علی نورانی او علی بن ابی طالب است. علی غیر نورانی معاویه است، عمروعاص است، یزید است، اینها چی هستند؟ اینها ظلمانی هستند. این افرادی که اسمشان علی هست اینها که علی نمی شوند. فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ «حالا اگر دنبال علم می خواهی بگردی، دنبال آن نور می خواهی بگردی،

شرح حدیث شریف عنوان بصری ۳

اولاً در نفست حقیقت عبودیه را جستجو کن. خودت را در مرتبه عبودیت قرار بده، خودت را در مقام عبد قرار بده. وَ اطْلُبْ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ «علم را طلب کن که آن علم را همیشه استعمال کنی» مطالبی که در این زمینه هست اینها برای جلسات خیلی بعد می‌شود. وَ اسْتَفْهِمِ اللَّهَ يُفْهِمُكَ «از خدا همیشه طلب فهم بکن، خدا هم تو را می‌فهماند.» اگر از خدا طلب فهم کردی، خدا هم می‌فهماند و اگر از غیر خدا، خبری نیست.

در اینجا در فقره اول امام صادق می‌فرماید: لیس العلم بالتعلم «علم با فراگیری نیست.» بر خلاف آنچه که ما تصور می‌کنیم که مقدماتی لازم دارد و باید انسان برای تحصیل علم پیش استاد برود، در هر فنی و در هر مهنه‌ای که هست، در اینجا حضرت علم را جدای از تعلم می‌داند. ما در آیات قرآن و احادیث بسیار عباراتی داریم که مردم را به علم ترغیب می‌کند و به طور کلی سعادت را در علم قرار می‌دهد و در یقین سعادت را می‌داند. در مکتب اسلام «بیا و بعد بین» جایی ندارد. «فعلاً بیا بعد می‌بینی» راهی ندارد. الآن در منزل، یکی از دوستان، مدت‌ها پیش بود ندیده بودیم ایشان، آمده بود یک سئوالی می‌کرد، این مسأله اتفاقاً پیش آمد. گفتم یک وقتی در حالات حسن صباح من می‌خواندم که ایشان خیلی فرد زیرکی بود و خلاصه خیلی با ترفندهایی مردم را به دور خودش جمع کرده بود و واقعیت هم داشت دیگر با بعضی از کارهای خلاف و اینها. یک روز قبل از کارش داشت دریا می‌رفت، سوار کشتی بود و طوفان شد. این آمد و در عرشه و به مردم گفت به من الهام شده، وحی شده، خاطر همه جمع، بدانید آگاه باشید که این کشتی ما به سلامت به ساحل می‌رسد. یک رفیق و محرم سری داشت گفت: آخر فلان، فلان شده! من که می‌شناسمت تو و این بازیها و این کلکها چیست؟ گفت: از دو حال خارج نیست؛ اگر رسیدیم به آنجا همه مرید من

می‌شوند و می‌فهمند الهام بوده اگر هم نرسیدیم کسی نیست جلوی من را بگیرد. ما همه با هم مُردیم. حالا در این مرام و مکتب درویشی و صوفیانه از این مطالب خیلی هست. آقا بیا بعد می‌بینی، فعلاً اینجا سرت را بالا نکن، اینجا خلاصه نباید حرف زد، بنده چه دعوا کند، بنده چه دعوی کند، حکم خداوند راست و امثال و ذلک از این ترهات و از این مطالب گول زننده و تعابیر فریبنده خیلی زیاد است ولی پیغمبر هیچ وقت نیامد مردم را فریب بدهد. امیرالمؤمنین هیچ وقت نیامد مردم را گول بزند. همیشه می‌گفت نقد است. می‌گفت مکتب من این است. مرام من این است. این کار را انجام بدهید، نتیجه‌اش را هم خودتان خواهید دید. در قرآن کریم بهشت را نقد به حساب می‌آورند. جهنّم و بهشت نقد است، نه اینکه آنها نسیه باشد. عُمَر سعد در شب عاشورا به امام حسین علیه‌السلام چه گفت؟ حضرت به او فرمودند: بیا در اینجا من بهشت را برای تو تضمین می‌کنم. در جوابی که به آن حضرت می‌دهد - این بخت برگشته - می‌گوید که: آن بهشت تو نسیه است ولی حکومت ری نقد است. می‌گوید حکومت ری نقد است. در حالی که این احمق نمی‌داند اصلاً نیاز ندارد امام حسین به او بگوید که من بهشت را برای تو تضمین می‌کنم، خود امام حسین که نقد است، خود امام حسین جلوی تو نشسته. اینقدر آدم بی‌شعور، اینقدر آدم نفهم. تمام بهشت و هشت مرتبه بهشت ناخن امام حسین هم نمی‌شود. متنها حضرت نمی‌خواهد به خودش نسبت بدهد، او نمی‌خواهد به خودش بگیرد. حضرت می‌گوید: بیا! تو که از من آدم صادق‌تر، آدم صادق الوعدتر سراغ نداری، بیا من بهشت را برای تو تضمین می‌کنم دیگر، وعده می‌دهم، خبر می‌دهم، حکایت می‌کنم، می‌نویسم، معلوم است دیگر امام حسین وقتی جدّش پیغمبر و خودش هم اینطور دیگر چه کسی جرأت دارد که...، کدام ملکی غلط می‌کند بیاید در قبال امام حسین بخواهد

بیاید عرض اندام کند. امام حسین نیامد جلوی او از خودش بگوید. اگر ما در آنجا بودیم به آن بی‌شعور می‌گفتم که بابا این حضرت که می‌گوید من بهشت را برای تو تضمین می‌کنم، کجایی؟ خود بهشت و هشت مرتبه بهشت یک سر مویی از موهای امام حسین هم نمی‌شود. این نقد اینجا است آن وقت تو داری حکومت ری را داری وعده می‌دهی درحالی‌که حکومت ری چیست؟ کدام نقد بود؟ حالا رسید به حکومت ری؟ کدام نقد بود؟ امام حسین که نقد است، بهشتش که نقد است خودش هم شب عاشورا به همه نشان داد. هر کسی مراتب خودش را دید. اما این چی؟ این نه، این بیچاره، این بخت برگشته به وعده ابن زیاد شراب خوار، کدای، کذا غره شد و وقتی که رفت در آنجا، آن کاغذی که برداشت به او داد، گفت: کاغذ را بده ببینم که نوشته بودم برایت. گرفت پاره کرد و گفت برو پی کارت. این هم زد به سرش، می‌رفت توی خانه می‌آمد می‌رفت توی حمام دوباره می‌آمد می‌رفت توی خانه دوباره می‌آمد می‌رفت توی حمام فقط کارش این بود، می‌رفت توی خانه نمی‌توانست دوام بیاورد بلند می‌شد می‌رفت حمام - حمام عمومی - نصف شب بلند می‌شود می‌رفت، صبح بلند می‌شد می‌رفت، ظهر بلند می‌شد می‌رفت، دیوانه شد. حالا کدامش نقد بود؟ و بعد هم دیگر مختار آمد و در همان فراشش حضرت نفرین کردند: امیدوارم که به حکومت ری نرسی و در فراشت تو را به قتل برسانند؛ که در همان رختخوابش که بود ریختند و در زمان آن انقلاب و ثورة مختار بن ابی عبید ثقفی آمدند اینطور کردند. خب چه شد؟ کدام نقد بود، حالا کدام بهشت بود؟ چرا انسان درست فکر نکند؟ خدا که به این راحتی فکر را در اختیار ما قرار داده چرا از آن استفاده نمی‌کنیم؟ به این راحتی، خیلی راحت، دو، دو تا چهار تا دیگر. یک نگاه بکن به لشکر امام حسین چه کسانی هستند، یک نگاه هم بکن به لشکر یزید ببین

چه کسانی هستند، خب ببین دیگر، هر دو طرف را ببین. در شب عاشورا آنها شرب خمر می‌کردند، اینها نماز شب می‌خواندند. بعضی از افرادی که در شب عاشورا ملحق شدند به امام حسین از همین دیدنها بود، یعنی یک نگاه کردند دیدند این که دارد ادّعی‌ای خلافت می‌کند، ادّعی‌ای چه می‌کند دارند شرب خمر می‌کنند، اینها که آمده‌اند دارند پسر پیغمبر را می‌کشند. آن طرف صدای قرآن است، صدای نماز است، صدای مناجات است، خب دو، دو تا چهار تا دیگر، دیگر چه می‌خواهید؟ حالا هیچ چیز هم نبینی خب همین که هست. خدا نکند قضایا برای انسان برگردد، آنوقت انسان حقّ را باطل و باطل را حقّ می‌بیند. ما اگر بخواهیم دقّت کنیم به این نکته می‌رسیم. انشالله در جلسات بعد که خب راجع به این مسأله زمینه‌ی زیادی برای صحبت هست و امیدواریم تا یک حدودی بتوانیم بعضی از مسائلی را که برای حرکت اخلاقی و سلوک اخلاقی ما مفید است از مرحوم والد - رضوان الله علیه - و بزرگان در زمینه‌ی علم که من شنیدم برای دوستان عرض کنم.

در مکتب اسلام و در مکتب تشیّع همیشه در هر جا که دیدید صحبت از این است که علم کنار باشد و ظنّ به جایش بیاید، تخمین به جایش بیاید، عقل کنار برود بدانید آنجا بر بطلان است و هیچ شکی و هیچ شبهه‌ای در خلاف آنجا وجود ندارد. مکتب امام صادق مکتب علم است. مکتب امام صادق مکتب یقین است. من یک وقتی راجع به یک قضیه با یک شخصی صحبت می‌کردم، می‌گفتم که آقا جواب این قضیه چه می‌شود؟ بعد آن شخص در جواب گفت: شاید مسأله این طور باشد. گفتم: آقا من از شما شاید را نخواستم، گفتم جواب این چیست؟ شاید را که خودم بلند هستم، احتمال که خودم بلد هستم بگویم. جواب حرف من شاید نیست، ممکن است نیست، احتمال دارد نیست. بگو جواب حرف شما

این است به این دلیل. چرا با شاید می‌خواهی...؟ در مکتب امام صادق ما شاید نداریم، محتملاً نداریم، ممکن است نداریم، بیاورید بگویید، این روایات است، این هم.... و در آیات قرآن می‌بینیم که آن نقطه ضعف در حرکت مردم و حرکت اجتماعی مردم را این مسأله متابعت از ظن می‌دانند. ﴿وَإِنْ يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا وَ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ اکثر مردم مطابعتشان از ظن است و ظن لا یغنی من الحق شیئاً نه اینکه ظن در بعضی از موارد کفایت از حق می‌کند اصلاً هیچ چیزی در هیچ مرحله‌ای و به هیچ وجهی، ظن چیست؟ متابعت از حق نمی‌کند، دنبال حق نمی‌رود، به حق نمی‌رسد، بی‌نیاز نمی‌کند، لا یغنی، بی‌نیاز نمی‌کند. نود و نه درصد بدبختیهای ما، مسائل ما، خلافت‌های ما، تشویشهای ما، فجایی در این دنیا اتفاق می‌افتد، تمام اینها همه‌اش براساس ظن است. شما در ارتباط با اقربان، در طرز تفکرها، در طرز صحبتها، در طرز رفتارها چند درصد یک کاری یک شخصی را براساس علم ارزیابی می‌کنید؟ فلان کس با فلان کس قهر کرده چرا؟ فلان مطلب را به من گفته ولی می‌روی تحقیق می‌کنی می‌بینی اصلاً یک همچنین چیزی نبوده. بعد بر این اساس می‌آید، می‌روید، بهم می‌زنید، بالا، خانواده‌ها بهم می‌خورد، فلان می‌شود، قطع می‌شود، فلان...، بعد ابداً...؛ آقا این یک چیزی گفته به یک منظوری آقا یک حرفی را به یک منظور دیگر برداشته. به به خیلی راحت، اینجوریه؟ تمام مسائلی که در دنیای امروز بشریت به آن مبتلا است بخاطر این است که این اصل مهم عقلایی و انسانی و فطری و اسلامی را رعایت نمی‌کنیم. یک حرفی از یک شخصی می‌شنود، نصفی از آن را نمی‌شنود، نصفی از آن را می‌شنود، به من اهانت کرده. یک حرفی از یک شخصی می‌شنود منظور او را نمی‌فهمد حمل بر یک مسأله خلاف می‌کند، اهانت می‌بیند. من یک مسأله‌ای را

چندی پیش مطرح کرده بودم که منظورم اصلاً یک قضیه‌ای بوده، یک شخصی بوده در یکی از شهرستان‌ها، در شهرستانهای دور دست، اینها، بعد رفته از قول من، شخص، نقل کرده که آقا این قضیه را راجع به ایشان گفته. من کی گفتم؟ اصلاً شما از من شنیدید که بنده راجع به این شخص یک همچنین حرفی بزنم؟ ببینید! خود ما هم به این قضایا مبتلا هستیم، ما نرویم سراغ مردم. من یک مطلبی را نقل می‌کنم، شما یک مطلبی را نقل می‌کنید، اسم یک شخص خاصی را نمی‌خواهید بیاورید، بعد او بر اساس ذهنش و بعضی از قرائنی که در ذهنش است تشخیص می‌دهد منظور فلان آقا این است و بعد می‌رود و نقل می‌کند. شما غلط می‌کنید بروید نقل بکنید و بگوئی ایشان این را گفته‌اند؟ شما که نشنیدی. اگر آن آقا می‌خواست خودش می‌گفت. چرا می‌روی نقل می‌کنی؟ چرا تهمت می‌زنی؟ تهمت حرام است. بعد هم اسم خودمان را سالک می‌گذاریم. تمام اختلافات و تمام نابسامانی...، الان در دنیا نگاه کنید، در جوامع بشری نگاه کنید، در دیگران نگاه کنید، در جوامع شیعه نگاه کنید، بباید جلوتر در خودمان نگاه کنیم، ما به مردم کار نداریم، ما فعلاً خودمان هستیم و این جمع، در خودمان هستیم، ما چند درصد از بناء حیات اجتماعی و شخصی خودمان را بر علم می‌گذاریم و چند درصد را بر ظنّ و تخمین. یک مروری کنیم. این مراقبه‌ای که مرحوم آقا و بزرگان از سیر و سلوک همیشه به دوستانشان و به تلامذه‌شان توصیه می‌کردند، مراقبه چیست؟ فقط یک اسم مراقبه را ما همین، یک اسمی را بگوئیم؟ بیائیم در کارهای روزمره، عبرت بگیریم دیگر؟ معنی مراقبه همین است. مراقبه این است که شما بباید کارهایی که از صبح تا شب انجام دادید، صحبت‌هایی را که از صبح تا شب کردی، فرض بکنید که یک کامپیوتری خدا در وجود شما گذاشته، تمام اینها در این پرونده ضبط است، در این نوار همه ضبط

شده. شب موقع خواب این نوار را باز کنید از صبح که بلند می‌شوید، از قبل از اذان صبح برای نماز و فلان و چیزها که بلند می‌شوید، انشالله و همین طور ادامه پیدا می‌کند و اینها تا می‌آید، با زنمان حرف می‌زنیم، با بچه‌هایمان حرف می‌زنیم، در ارتباط با زنمان چه برداشتی داریم، در ارتباط با بچه‌ها چه برداشتی داریم، در ارتباط با شریک چه چیزهایی گفتیم، در ارتباط با رفیق برمی‌گردیم، در تاکسی، صحبتی که می‌شود، در خیابان با افراد مختلف، همین طور مدّ نظر قرار بدهیم تا شب در موقع خواب، یک مروری بکنیم بر این مسائل، اینها را بازایی کنیم، عرض یابی کنیم. ببینیم چند درصدش این بر اساس علم بوده، چند درصد آن بر اساس توهم بوده. نسبت به آن توهمها تصمیم بگیریم، نسبت به آن توهمها اقدام کنیم، نسبت به آن تخیلات بازبینی کنیم. این معنا، معنای مراقبه است. مراقبه یعنی این. مراقبه یعنی دُرُست فکر کردن، درست کاری را انجام دادن و درست اندیشیدن و درست گفتن این معنای مراقبه است. آیه قرآن می‌گوید: هیچ فایده‌ای ندارد. ظنّ به هیچ وجه من الوجوه کفایت از علم نمی‌کند. البتّه در این زمینه مطالب زیادی است که عرض می‌کنم انشالله در خدمت رفقا.

اسلام و امام صادق علیه‌السلام ما را به علم حرکت می‌دهد به علم سوق می‌دهد. اولین کلامی که به عنوان بصری می‌فرماید، اولین کلامش این است که: یا ابا عبدالله! لیس العلم بالتعلّم «علم به تعلّم نیست» علم یعنی یقین، تعلّم یعنی یاد گرفتن، یعنی فراگیری. خدا رحمت کند مرحوم حاج هادی ابهری، این به واسطه توسّلاتی که داشت و بواسطه صدق نیّتی که داشت و خلوصی که داشت، این یک نوری خدا در او قرار داده بود. مرحوم آقا می‌فرمودند: حاج هادی در قلبش یک نوری است، یک نور ممیّز بین حقّ و باطلی هست، البتّه این نور شدّت و ضعف دارد، خیال نکنید دیگر وقتی که... نه، خود این هم مراتب دارد. گاه گاهی

این سواد نداشت، حتّی یک کلمه هم نمی‌توانست بخواند، امضاء نمی‌توانست بکند، یک مهر درست کرده بود در جیش و هر جا که پولی به کسی فلانی یا مثلاً می‌خواست... این مهر را از جیش درمی‌آورد می‌زد روی کاغذ و می‌گذاشتند، امضاء هم نمی‌توانست بکند، اینطوری بود. خدا رحمتشان کند. خیلی مرد زنده دلی بود. یک روز من به او گفتم حاج هادی این شبها که گاهی اوقات این جلسات شاگردان مرحوم آقای انصاری و اینها بود این می‌آمد و اصلاً آدرس بلد نبود، این مثلاً از تاکسی پیاده می‌شد می‌گفت خیابان فلان و این کوچه‌ها را یکی یکی سؤال کند، تابلوی آن را نگاه کند، اصلاً... می‌گفتم حاج هادی! تو با این بی‌سوادی - ما هم کوچک بودیم، بچه بودیم - چطور می‌آیی؟ گفت: بو می‌کشم. می‌گفت: وقتی از تاکسی پیاده بشوم بو می‌کشم، هر جا که بو می‌رود همانجا می‌روم. از این کوچه بو می‌کشم می‌روم آنجا می‌روم در خانه. بو می‌کشم. این همین علم است. البتّه حالا مراتبی دارد بعد کم کم می‌آیم بالا. فعلاً این، همین، بو می‌کشم حالا این اوّلش. یک آدم بی‌سوادی که اصلاً نمی‌تواند تابلویی را حتّی بخواند بخواند.... یک دفعه از او سؤال کردم که گفتی حاج هادی بو می‌کشم، آمدی؟ گفت: نه، امشب یک کبوتر در جلوی من راه افتاد و هر جا که آن رفت من هم از آن طرف حرکت کردم تا رسیدم به آن منزل، رفت در بام آن منزل ایستاد من در زدم و صاحب منزل در را باز کرد. این یک آدمی بود کلّک را از راست تشخیص می‌داد. یعنی اگر با یک نفر صحبت می‌کرد، روان‌کاوی که نخوانده بود روانپزشکی نخوانده بود، دانشگاه ندیده بود، تجربه علمی که نداشت، تجربه بالینی نداشت، چه بود؟ وقتی طرف صحبت می‌کرد و خیلی هم رک بود و یکی از عیبهایش این بود که خیلی رُک بود. می‌گفت: ای کلک! ای منافق! اصلاً توی همان به اصطلاح چیز خودش. یک دفعه در یک

مجلسی که مملو از افراد و اعظم و روحانیون سرشناس طهران بود یک شخصی از بستگان ما که از دنیا رفته، بستگان خیلی نزدیک ما بود و از مرحوم آقا بزرگ‌تر بود، ایشان در آن مجلس بود و رو می‌کند به حاج هادی ابهری می‌گوید: حاج آقا! می‌گوید: چُخ مُخلصیم می‌گوید: چُخ دروغ می‌گویی. جلوی همه، مرحوم فلسفی و اینها همه نشسته بودند، مرحوم آسید احمد خوانساری و... این هم، همین چُخ دروغ می‌گویی. بعد رو کرد گفت: ثابت کنم دروغ می‌گویی؟ اینجا مرحوم آقا به او اشاره کردند: صدایت در نیاید، بابا! بسه! این مقدار آبرو ریزی کردی، بسه دیگر. کسی که خلاف می‌گفت تشخیص می‌داد. از میان علماء و مراجع می‌گفت مرحوم: آسید عبدالهادی میلانی در او اخلاص است. او می‌گفت - والعلم عند الله - من اطلاع که ندارم انشاءالله همینجوره و به مرحوم میلانی ایشان ارادت داشت و در مجالسش در مشهد هر وقت که می‌رفت، می‌آمد و خود مرحوم میلانی می‌فرستاد سراغش و می‌برد در خانه‌اش و در منزل خودش نگهش می‌داشت و از او استفاده می‌کرد و خلاصه با او مانوس بود. مرحوم آیت الله میلانی معروف که مرحوم علامه طباطبایی هم روی ایشان نظر داشتند، روی مرحوم آیت الله میلانی نظر داشتند. من یادم است همان موقعی که ما مشرف می‌شدیم در تابستانها، همان، خیلی وقت پیش، من می‌دیدم که شبها مرحوم علامه طباطبایی در صحن نو پشت سر مرحوم آیت الله میلانی نماز می‌خواندند، منتهی در کنار و اینها می‌ایستادند و نماز جماعتشان را به ایشان می‌خواندند و من خودم از مرحوم علامه طباطبایی خودم شنیدم شخصاً که وقتی یک شخصی راجع به مراجع و تقلید از ایشان سؤال کرده بود گفته بود که من آقای میلانی را در نظر دارم، بنده خودم از مرحوم علامه طباطبایی شنیدم. مرد بزرگی بود، مرد با اخلاصی بود، مرد باصفایی بود، مرحوم آقای میلانی. افراد را می‌فهمید، افراد را

تشخیص می‌داد. این مال چی بود؟ مال آن نور بود. نور در قلبش است. نگاه نمی‌کند به اینکه این چه حرفی دارد از دهان این در می‌آید، نگاه می‌کند به او حالا می‌خواهد حرف بزند، می‌خواهد نزند اصلاً هر چی می‌خواهد حالا بگوید، از همان اول یک نگاه می‌کند تشخیص می‌دهد و این مهم است. در سعادت انسان این مهم است.

این گونه افراد گول نمی‌خورند، این گونه افراد فریب نمی‌خورند، این گونه افراد را کسی نمی‌تواند بیاید گول بزند، این گونه افراد را کسی نمی‌تواند با جمله سازی و کلمات شیرین و عبارتهای جذاب بیاید فریب بدهد. یک ساعت بیایی پیش او حرف بزنی اصلاً حرفهات را نمی‌شنود چه گفتی، از اوّل نگاه می‌کند ببیند که کلک هستی یا نه، حالا می‌خواهد هر چی بیاید بگوید، بگوید. حالا بگو، یک ساعت بگو، دو ساعت بگو خسته کن، تأثیری در اینها نمی‌گذارد هر که می‌خواهد باشد. مسأله این نیست. در حالی که مطلب غیر از این است، یعنی مطلب همین طور است. ما بسیار دیدیم افرادی را که اینها دارای همین علوم متداول هستند و با این فوت و فنهای ظاهری آشنا هستند اما در آن مسائل حسّاس و مسائل حیاتی زندگی ما می‌بینیم اینها دچار نوساناتی شدند و انحرافات شدند و تزلزلهایی در آنها پیدا می‌شود و از آن مسیر حق که سرنوشت زندگی آنها را تعیین می‌کند، آنها از آن مسیر حقّ کناره گرفته‌اند. این مال چیه؟ بخاطر اینکه آن نور را ندارند. کسی که آن نور را دارد آن نور می‌آید زندگی او را توجیه می‌کند، جهت می‌دهد، ولی اگر آن نور را ندارد، نه، آن نور را ندارد و خدا نکرده اگر نفس بیاید و بر اساس منویات و مشتبهات خودش، بخواهد حرکتی را در پیش بگیرد آن موقع است که خدا رحم کند که چگونه از این ابزار و آلات و وسائل و علوم متداول برای توجیح مرام خود کمک می‌گیرد. آن وقت ممکن

است یک دنیایی را به فساد برساند. آن نور را ندارد. امام صادق چه می‌فرماید به عنوان؟ هُوَ نَوْرٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ «کسی را که خدا می‌خواهد هدایتش کند این نور را دارد» ولی آن کسی را که خدا نمی‌خواهد هدایت بکند آن نور را ندارد، او می‌رود توجیه می‌کند. من خودم در تجربه شخصی خودم در ارتباط با افراد، بسیاری از افراد را دیدم که اینها گرچه دارای معلوماتی هستند ولی چون اینها آن نور را نداشتند یا کافی نبوده اینها نتوانستند آن استفاده کافی و شافی را از زندگی خودشان و از آن بار علمی خودشان بتوانند ببرند. این مسأله نور یک مسأله دیگر است. اینهایی که در دام بعضی از جریانات می‌افتند به واسطه بعضی از مسائلی که مشاهده می‌کنند، چیست؟ چون آن نور را ندارد، نمی‌تواند خلاف را از صحیح تشخیص بدهد در آنجا گرفتار می‌شود. یا انسان باید نور داشته باشد یا حداقل انسان با شخص خبری در ارتباط باشد. نه این نه آن مشخص است دیگر.

حدود هشت سال سن من بود در یک سفری بعد از سنه چهل و دو به اتفاق مرحوم والد، ما به مشهد مشرف شدیم و یکی از آقایان طهران هم که الآن در طهران است و در همان بالاهای طهران در آنجاها سکنی دارند، مجالسی هم دارند، به اتفاق مرحوم آقا در آن سفر به مشهد مشرف شدیم. مسأله بعد از جریان پانزده خرداد بود و آن مسایلی که اتفاق افتاد در زمان رهبر کبیر انقلاب حضرت آیت الله خمینی که در آن سال چهل و دو آن مسائلی که اتفاق افتاد، بعد از این زمان این قضیه، این مطلبی که عرض می‌کنم. در آن موقع مرحوم آقا - رضوان الله علیه - هنوز کم و بیش با بعضی از جریاناتی که با این مسأله مرتبط بود ارتباط داشتند. هنوز با مرحوم آقا مطهری دنباله قضایای پانزده خرداد و سنه چهل و دو را تعقیب می‌کردند و در بعضی از جلسات ایشان شرکت می‌کردند و با

بعضی از آقایانی هم که هنوز عرض می‌شود که حیات دارند با آنها ارتباطاتی داشتند در بعد از سنهٔ چهل و دو و من یادم است اغلب ملاقاتشان از ساعت یازده شب به بعد بوده و بعد از نصف شب. آن موقع ما هم بچه بودیم می‌رفتیم حالا گاهی در حیاط آنها بازی می‌کردیم یا گاه گاهی در خود آن مجالس آنها هم بودیم. من از مطالبی که پیرامون مسائلی که باید بعد از این سنهٔ چهل و دو و انقلاب چهل و دو انجام بشود ما مطالبی را در آن موقع می‌فهمیدیم و احساس می‌کردیم. به دنبال این قضیهٔ مجلسی در مشهد، منزل حجّت الاسلام آقای واعظ زادهٔ خراسانی در مشهد منعقد شد و مرحوم آقای مطهری در آن موقع از آقا تقاضا کردند که در این مجلس شرکت کنند. افرادی که در این مجلس بودند یکی همین جناب آقای واعظ زاده، ایشان بود، یکی مرحوم آقای مطهری بود یکی شخصی به نام آقای طاهر احمد زاده بود که مدتی هم بعضی از مناصب دولتی را داشت بعد از انقلاب، یکی از آنها آقای محمد تقی شریعتی بود، پدر علی شریعتی و بعضی از افراد دیگر هم به نظر می‌رسید - چون یقین ندارم اسمشان را نمی‌برم - دو سه نفر دیگر بودند که آنها در قید حیات هستند ولی چون دقیقاً و یقیناً نمی‌دانم، نمی‌توانم بگویم اینها بودند. علی‌ای حال صحبت در آنجا در حول و حوش کیفیت بیان معارف و تربیت مردم بوده و تزریق فرهنگ اسلامی بدنبال انقلابی که در سال گذشته در سنهٔ چهل و دو آن انجام شده بود که حالا ما مردم را چگونه تربیت کنیم؟ چه مبانی را با مردم مطرح کنیم و چه مسائلی را مطرح کنیم؟ چه آمادگی به مردم بدهیم؟ در حول و حوش این مسائل اینها صحبت می‌کردند و حتی من دیدم گاه گاهی صحبت اینها به داد و بیداد دارد می‌کشد و مرحوم آقا خلاصه صدایشان بلند شده و از همهٔ اینها آن کسی که با ایشان در افتاده بود و مطالب ایشان را قبول نمی‌کرد این آقای محمد تقی شریعتی

بود. ایشان خلاصه در مسائل با مرحوم آقا در افتاده بود و صحبتشان هم به بالا کشیده بود و حتی به داد و بیداد کشیده بود و به این کیفیت. آن مجلس تمام شد و آمدند در منزل. آن شخصی که در طهران است و از آقایان طهران است از ایشان سؤال می‌کند که: شما این مجلس را چگونه یافتید؟ او نیامد او تب داشت و ظاهراً در همان مسافرخانه‌ای که ما بودیم در همانجا در همان اطاق در آنجا استراحت کرده بود. ایشان یک گزارش اجمالی از قضیه دادند و بعد این عبارت را فرمودند: از این آقا هیچ خوشم نیامد. این عبارت را ایشان گفتند. از این قضیه گذشت تا اینکه چند ماه بعد یک مجلس ختمی در طهران در مسجد ارک در طهران تشکیل شده بود که مرحوم آقا هم در آن مجلس ختم شرکت کرده بودند ایشان در یک طرف مجلس بودند و مرحوم آقای مطهری هم درُست نقطه مقابل، در طرف دیگر نشسته بودند. وقتی که مجلس تمام می‌شود آقای مطهری می‌آیند پیش ایشان و این طول این مسجد را طی می‌کنند و به ایشان می‌گویند که: آقا! این شخص آمده در طهران، در طهران ایشان آمده‌اند و اگر اظهار تمایل داشته باشید ما به اتفاق یک دیدنی از ایشان بکنیم، دیدنی بکنیم. مرحوم آقا به آقای مطهری می‌فرمایند که: نخیر، بنده تمایلی ندارم برای دیدن ایشان. آقای مطهری خیلی متغیر می‌شود و بعد از یک مکثی به آقا ایشان اظهار می‌کنند که پس اگر اجازه بدهید ما به اتفاق ایشان منزل بیائیم، منزل شما. ایشان می‌فرمودند: نخیر، به این هم تمایل ندارم. دیگر خیلی ایشان متلون و متغیر و اینها می‌شوند و خداحافظی می‌کنند و مسأله منتفی می‌شود. هفده سال از این قضیه می‌گذرد یک روز یکی از آشنایان که با مرحوم آقای مطهری ارتباط داشت و مراوده داشت و جلساتی داشت و صحبتی داشت، ایشان آمد و در منزل - من نشسته بودم که مرحوم آقا هم نشسته بودند - او آمد و برای مرحوم آقا گفت: آقا! دیروز که من

منزل آقای مطهری بودم صحبت از جریاناتی که در حسینیه ارشاد اتفاق افتاده و مسائلی که در آنجا گذشته به میان آمد و اختلافاتی که مرحوم آقای مطهری با علی شریعتی پیدا کرده بودند که به دنبال این اختلافات مرحوم آقای مطهری حسینیه ارشاد را ترک کردند و نرفتند و من در جریان هستم یعنی در جریان صحبت‌های سرّی و خصوصی آقا با آقای مطهری بنده بودم که مرحوم آقا به آقای مطهری فرموده بودند: این حسینیه، حسینیه ارشاد نیست، بلکه این عُمَرِیّه اضلال است. این عبارتی بود که به آقای مطهری ایشان گفته بودند. مرحوم آقای مطهری حسینیه ارشاد را ترک می‌کنند به اصطلاح دیگر آنجا را به طور کلی ترک می‌کنند و بعد از این جریان ارتباط ایشان با مرحوم آقا تقویت می‌شود. یعنی اینکه هفته‌ای یک مرتبه می‌آمدند مرحوم آقا بعد از این جریانی است که من دارم عرض می‌کنم. آن شخص آمد و گفت که: ما پیش آقای مطهری که بودیم و با ایشان صحبت می‌کردیم ایشان یک مطلبی را به مناسبت با این روایتی که دارد *المؤمنُ کَیْسٌ و لیسَ العلمُ بالتَّعلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ یَقَعُ فِی قَلْبٍ مَنْ یُرِیدُ رَاجِعٌ* به این مسأله می‌گفت که ما داشتیم با ایشان صحبت می‌کردیم و ایشان تأیید می‌کرد که: بله، علم به واسطه این نیست و یک ذکائی می‌خواهد و این کیاستی که در مؤمن هست راه او را روشن می‌کند، مسیر او را روشن می‌کند، طریق او را واضح می‌کند و خلاصه او را از مهالک نجات می‌دهد. می‌گفت: در این زمینه که بحث می‌کردیم، می‌گفت: من یک جریانی از آقای طهرانی می‌خواهم برای شما نقل کنم. شروع کرد این مطلبی را که من خدمتتان عرض کردم برای این شخص نقل کردن همین آشنای ما و بعد به ایشان گفتم من آن وقتی که در مسجد ارک آن جواب - به اصطلاح ما - سر بالا را ایشان به من دادند و خواستند که با این شخص ما خدمت ایشان برسیم حتّی حاضر نشدند در منزل ایشان را بپذیرند بعد

از این من سالها در فکر بودم که چرا این کار را آقای طهرانی با ما کرد و الآن بعد از گذشت هفده سال اخیراً متوجه شدم که حقّ با آقای طهرانی بوده و آنچه را که این مرد از این شخص دیده بود و آن انحرافی که - عبارت آقای مطهری به این شخص این بود - آن انحرافی که آن موقع هفده سال پیش ایشان از این شخص دیده بود الآن من به این مطلب رسیدم. ببینید! آقای مطهری - رحمة الله علیه - ایشان مرد بزرگی بود و در علم ایشان کسی شک ندارد، ولی صحبت چیز دیگر است، مسأله چیز دیگری است. مرحوم آقای مطهری به مبانی فلسفی وارد بود، به مبانی عرفانی وارد بود، به مبانی فقهی وارد بود، به مبانی تفسیری وارد بود و به عبارت دیگر ایشان جامع بود و مفید بود. کتابهای ایشان الآن مفید است برای هر قشری و برای هر چیزی. اینها همه به جای خودش محفوظ ولی نور یک چیز دیگر است و این نور هم مراتب دارد دیگر، همان طوری که عرض کردم حالا راجع به مراتبش انشاءالله در جلسات بعد. یعنی تشخیص بین حق و باطل، این یک مسأله‌ای است که فقط از عهده یک علم ظاهری و فراگیری بعضی از اصطلاحات و بعضی از عبارات و بعضی از مبانی فقط از عهده این نمی‌آید به مطلب دیگری احتیاج است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید - در آن روایتی که می‌فرماید - تَرَى الرَّجُلَ يَتَكَلَّمُ لَا يَخْدَعُ بِلَامٍ وَلَا وَاوٍ وَ قَلْبُهُ كَاللَّيْلِ الْمُظْلَمِ یک مردی را می‌بینی صحبت می‌کند تَرَى الرَّجُلَ خَطِيبًا مُصْقِعًا خطیب است و مصقع یعنی بسیار استیلاء و تسلط دارد در بیان عبارات. دیدید بعضی‌ها در پروراندن مطالب چقدر حذاقت دارند، چقدر، یک مطلبی را بدهید دستشان راجع به فرض کنید که من باب مثال راجع به دروغ، راجع به عدالت، راجع به نفاق چقدر صحبت، امثال جالب، مثالهای جالب، زیبا، خوش صحبت، می‌آیند صحبت می‌کنند، دو ساعت حرف می‌زنند انسان اصلاً خسته نمی‌شود. یک لام و یک واو

در صحبتشان اشتباه نیست، تکرار نیست. می‌گویند آن شخصی خیلی بلاغت دارد که یک جمله را در یک ساعت دوبار تکرار نکند فرض بکنید که در یک مطلب حرف بزند و تکرار نکند. **خطیباً مصنوعاً لا یخدعُ بلا مِن و قلبُهُ کَالِیلِ المَظْلَمِ** «دَلش مانند شب ظلمانی تاریک است.» **مسأله** بلاغت و **مسأله** صحبت و **مسأله** ایراد مطالب با دل پاک و دل صاف و نورانی دو تا است ارتباط با هم ندارد. ما بعضی از افراد را می‌بینیم در سابق از سیاستمداران، از حکام، اینها می‌آمدند و با صحبت خودشان چنان تحوّل ایجاد می‌کردند که تمام افراد را منقلب می‌کردند. می‌گویند هیتلر وقتی که صحبت می‌کرد بعد از دو ساعت سه ساعت صحبت تمام آن افراد شیفته او می‌شدند و حرکت می‌کردند و خود را برای جان فشانی به هر جهت آماده می‌کردند. این فایده ندارد، سحر است **وَ إِنَّ مِنَ الْبَیَانِ لَسِحْرًا** در روایت داریم بعضی از اقسام صحبت اصلاً سحر است، سحر چیست؟ سحر این است که شما قوای دراکه شخص را در تحت تسخیر قوای تخیلی خودتان در بیاورید، دیگر نتواند فکر کند، دیگر نتواند تعقل کند، دیگر نتواند فکرش را به کار بیندازد این می‌شود سحر دیگر. حق را بجای باطل و باطل را بجای حق تلخیص کنید، عوض کنید. بیان هم همین طور است بعضی از اقسام بیان و صحبت و شیوایی و بلاغت در کلام می‌آید اصلاً چنان مجذوب می‌کند فرد را که آن قوّه دراکه او را می‌گیرد. مجذوب او می‌شود، نمی‌تواند اصلاً درست فکر کند، درست صحبت کند. سه ساعت صحبت می‌کرد و همه افراد شیفته او می‌شدند. **وَ تَرَى الرَّجُلَ لَا یُمْکِنُ - البتّه** تعبیر صحیح غیر از این است من به مضمون در اینجا عرض می‌کنم عین عبارت نیست. **البتّه** عبارت هم، عبارت راوی است که از حضرت نقل می‌کند - **لا یَقْدِرُ أَنْ یَتَکَلَّمَ** صحبت بکند اینها و **قلبُهُ یَزْهَرُ کَمَا یَزْهَرُ الْمَصْبَاحُ**

شخص دیگری را شما می‌بینید که اصلاً نمی‌تواند لایق‌در آن یتکلم عمّا فی ضمیره^۱ یک همچنین عبارتی است تقریباً، نمی‌تواند ما فی الضمیر خودش را بیان کند، قدرت بیان ندارد، قدرت تکلم ندارد ولی دلش مانند چراغ روشن است. این کلام امام صادق است. این چیست؟ این همان نور. العلم نور این است معنایش. قلبش درخشندگی دارد و می‌تواند حق را از باطل تشخیص بدهد. البتّه مطلب زیاد است و عرض کنم که من امروز که خدمت رفقا رسیدیم فقط منظور این بود که از حضور رفقا بهرمند بشویم و قصد داشتم برای هفته دیگر موکول کنم بخاطر بعضی از مشکلات منتهی دیدم که استفاده از محضر رفقا برای من نهایت مطلوبیت را دارد و لذا به همین مقدار فعلاً در اینجا اکتفا می‌کنیم و بقیّه مسائل را انشاءالله برای جلسات بعد موکول می‌کنیم.

امیدواریم خداوند متعال ضمیر ما را به نور ایمان و به نور هدایت منور کند و از آنچه را که موجب تشویش و موجب اضطراب و موجب تزلزل در قدم و ثبات قدم هست خودش دست ما را بگیرد و با آن نور هدایت که تمام بزرگان و تمام اولیاء خودش را منور به آن نور کرده است ما را هم بی‌نصیب نگرداند.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

۱- اصل عبارت حدیث: «تجد الرجل لا یخطی بلام و لا واو خَطِیًّا مُصَعِّقًا و قلبه اشدّ ظُلمة من اللیل المُظلم و تجدُ الرَّجُل لا یستطیع یعبّر عمّا فی قلبه بلسانه و قلبه یزهر کما یزهر المصباح» کافی ج ۲ ص ۴۲۲